فهرست

[مقدمه 2](#_Toc135589476)

[بحث دوم دلالی: أن تنکشف 5](#_Toc135589477)

[بحث سوم: الیهودیه و النصرانیه 7](#_Toc135589478)

[بحث چهارم: و انهن یصفن ذلک لازواجهن 7](#_Toc135589479)

# موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم نظر به مماثل/ادله

# مقدمه

بحث در حرمت کشف یا وجوب ستر زن مسلمان نسبت به زن غیرمسلمان بود قائلان به حرمت و احیاناً کراهت به ادله‌ای استناد می‌کردند که دومین دلیل روایت حفص بن بختری از امام صادق علیه‌السلام بود که حضرت می‌فرمایند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ اَلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ اِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ اَلْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: «لاَ يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ اَلْيَهُودِيَّةِ وَ اَلنَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ».[[1]](#footnote-1)

در بحث دلالی اولین و مهم‌ترین بحث این بود که لاینبغی دال بر حرمت است یا کراهت یا هیچ‌کدام مرحوم آقای خویی فرمودند که لاینبغی دال بر حرمت است و این تقریرهای مختلفی داشت یکی این‌که ما اطلاقی در خود ماده اجرا بکنیم یا این‌که بگوییم لاینبغی به معنی لایتیسر و لایتمکن است چه بگوییم انبغا و عدم انبغا یعنی مخالفت و موافقت قانون است یا لیاقت و عدم لیاقت است یا انطلاب و مطاوعه طلب و عدم انطلاب و عدم مطاوعه طلب است هرکدام از این‌ها را بگوییم یک تقریر این بود که اطلاقی در خود این‌ها ایجاد می‌شود و موجب دلالت بر حرمت می‌شود و یک تقریر هم این بود که در هیئت اطلاقی وجود دارد که موجب دلالت بر حرمت می‌شود که هیئت هم ازاین‌جهت که نهی، نفی در مقام انشا است و مفید زجر است و اطلاق زجر یعنی حرمت و هرکدام را بگوییم می‌شود استفاده حرمت کرد بنابراین سه چهار معنی متصور است که:

1. عدم تیسر و تمکن
2. مخالفت باقاعده و اصل
3. عدم لیاقت
4. عدم مطاوعه طلب یا انطلاب

این چهار معنا متصور است و کسی که و اطلاق را می‌شود در ماده یا هیئت اجرا کرد و استفاده نهی و حرمت کرد. این تقریرهایی بود که متصور است در ماده یا هیئت و ماده هم سه یا چهار معنا داشت و با ینبغی هم ممکن است برخی از این استدلالات را قائل شویم که دال بر الزام است و نمونه‌هایی هم داشت که در ینبغی در مورد وجوب به‌کاررفته است.

سؤال: ...

جواب: در ینبغی قائل دلالت بر الزام خیلی کمتر تا لاینبغی که دلالت بر حرمت می‌کند ولی به لحاظ استعمال آن‌ها در الزام هم در لاینبغی داریم هم در ینبغی و تقریرش هم همین وجوهی است که متصور شدیم و بعید نیست که به لحاظ فنی دلالت بر حرمت را بشود ترجیح داد ولی مع‌ذلک کله فی النفس شیء است یعنی کاربرد فقها ینبغی و لاینبغی را در استحباب و کراهت یا در رجحان و مرجوحیت لااقل، ظاهراً بی‌ریشه نباشد در انسباق و تبادر ذهنی و لااقل در دوره‌های ما این‌طور است که از لاینبغی و ینبغی استفاده الزام نمی‌کنیم یا به ذهن می‌آید که همان رجحان و مرجوحیت مطلق که با هردو سازگار است یا خصوص غیر الزامی است ممکن است بگوییم این تبادر انسباق برای این زمان است و امر حادثی است درعین‌حال به دلیل اشتراک لفظی و این‌که ما تبادر متأخر را به دوره‌های قبل هم تسری می‌دهیم طبق قواعد است و به‌عنوان استصحاب قهقرا وجوهی دارد و به این دلایل ممکن است بگوییم تبادر امروز که حداقل تا قرن‌ها قبل هم سابقه دارد مانع می‌شود که بگوییم دلالت بر حرمت است ازاین‌جهت است که فی النفس شیءٌ هست گرچه ازلحاظ فنی آن تقریرها قابل‌اعتماد است اما این ان قلت باقی می‌ماند.

سؤال: روایتی هست از زراره که حضرت می‌فرماید لاینبغی نکاح اهل الکتاب و زراره می‌پرسد أین تحریمه؟ چون این مدل روایت نشان از ارتکاز راوی می‌دهد که حرفی از حرمت نزد ولی زراره می‌گوید حرمتش از کجاست.

جواب: بله این را داریم و مقابلش را هم داریم که از ینبغی تحریم استفاده می‌شود روایت را کامل بخوانید.

سؤال: محمد ، عن أحمد ، عن ابن فضال ، عن أحمد ابن عمر ، عن درست ، عن ابن رئاب ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: «لا ينبغي نكاح أهل الكتاب، قلت: جعلت فداك و أين تحريمه قال قوله **﴿وَ لاٰ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ اَلْكَوٰافِرِ﴾[[2]](#footnote-2)**»[[3]](#footnote-3)

جواب: از این روایت در نقطه مقابل هم استفاده‌شده است که درواقع امام از لاتمسکوا استفاده می‌کند و در قالب لاینبغی می‌ریزد این استفاده مقابل شده است.

سؤال: زراره حرمت را فهمیده است

جواب: بله این نشان می‌دهد که ظهور در حرمت وجود داشته است منتها گاهی به همین روایت تمسک شده است برای این‌که برایش واضح نبوده است که سؤال می‌کند حرمت دارد یا نه گرچه احتمال اول قوی‌تر است. پس اظهر الزام است و استفاده الزام است اما فی النفس شیء است و این لااقل می‌گوید حالت اشتراک لفظی در کار است و استفاده الزام از این‌ها دشوار می‌شود.

سؤال: اگر الزام متوقف بر یک کلمه باشد خیلی سخت است.

جواب: بله خیلی سخت است که دریک بحثی هیچ دلیلی نداشته باشیم و بخواهیم با یک روایت که در آن لاینبغی دارد بگوییم این حرام است

در بحث نکاح و ازدواج با غیرمسلم روایات زیادی داریم و خیلی‌ها این را نپذیرفتند و چون این روایت متعارض دارد و همین‌جا هم که لاینبغی آمده است و زراره می‌گوید از کجا می‌فرمایید و امام آیه را بیان می‌کنند دارای ادله معارض است.

سؤال: ...

جواب: بله اصل عدم نقل که تعبیر به استصحاب قهقرا می‌کنند امری است که در همه‌جا جاری است مگر اینکه قرینه‌ای خلاف آن داشته باشد و این‌که تعبیر به استصحاب قهقرا تعبیر از باب تعبیر است والا واقعاً استصحاب نیست یک اصل عقلایی است که در بحث‌هایی که می‌کردیم راجع به ظن شخصی و رابطه‌اش با ظن نوعی اطمینان شخصی و نوعی گفتیم دو قاعده وجود دارد و قاعده عقلایی است و آن این‌که ذهن من آیینه دیگران است و لذا هر چیز شخصی مثل ظن و احتمال می‌تواند آیینه‌ای باشد و این اصل تسری می‌کرد به شخص دیگر این ازلحاظ انتقال از فرد به نوع و لذا اصل این است که شخص مطابق نوع اقدام می‌کند و یکی هم این‌که این زمان آینه زمان‌های دیگر است مگر این‌که ثابت شود تغییر کرده است و این برمی‌گردد به اشتراک بین الاذهانی و اشتراکی که انسان‌ها در جهات نوعیه مشترکه الا ما خرج دلیل.

سؤال: ...

جواب: اصل عقلایی احراز بکند ما هم الآن در ذهنمان انبغا و عدم انبغا در بحث‌های رفتاری تداعی می‌شود که سزاواری و ناسزاواری به معنای عرفی که در فارسی میگوییم یعنی خوب هست یا خوب نیست نه این‌که در آن الزامی باشد در ذهن ما این تبادر می‌کند در فضای کاربرد عربی و این آینه‌ای است بر این‌که زمان قبل هم همین‌طور بوده است و یک اصل عقلایی است و لذا تمسک آن در شبهه مصداقیه نیست. اصلی است که تعیین تکلیف می‌کند برای ما.

سؤال: در روایت زراره که گفتیم برخی به دلیل وجود معارض آن را قبول ندارند ولی وجه ارتکاز است را خدشه‌ای وارد نمی‌شود و دلالت مفهومی که دارد می‌تواند برای ما حجت باشد.

جواب: شاید در آن زمان هم گاهی برای حرمت از لاینبغی استفاده می‌کردند و قرائن و شواهدی در آنجا این‌جور فهمیده است.

درعین‌حال ترجیح ما این است که حرمت دلالت می‌کند ولی میگوییم این ترجیح بعید است که به اطمینان و قاعده برسد و بعید است که یک روایت در یک موضوع دلالتش بر حرمت یا الزام را تمام کند

این بحث اول در روایت شریفه بود و علی‌رغم این‌که مثل آقای خویی و آقای زنجانی دلالت ینبغی را بر حرمت تام می‌دانند و تقریرش را ملاحظه کردید ولی باز فی نفس شیء وجود دارد.

سؤال: ...

نه در اینجا لاینبغی دال بر حرمت است و قرینه‌ای دارد که عرض می‌کنیم و بر حرمت منصرفش می‌کند. و این تفاوت آقای خویی و زنجانی است و آقای خویی بر حرمت باقی‌مانده‌اند تا آخر ولی آقای زنجانی به دلیل تعلیل ذیل از حرمت دست برمی‌دارند و همان‌طور که در جمله اخیر اشاره کردم در بحث کبروی این مباحث انجام شد که لاینبغی دال بر حرمت هست یا نه گروهی میگویند دال بر حرمت است ولی ازلحاظ تطبیق بر مورد اینجا دو نظریه برخی بر دلالت همین لاینبغی بر حرمت ایستاده‌اند که ظاهر کلمات آقای زنجانی این است ولی برخی مثل آقای خویی معتقدند که در اینجا قرینه‌ای وجود دارد که مانع از انعقاد ظهور در حرمت می‌شود که این قرینه هم یکی دو مطلب است یکی‌اش ارتکازات و سیره است و یکی هم «فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ» است. پس آنچه تاکنون گفتیم در کبری مسئله بود که لاینبغی دال بر حرمت است یا نیست.

در اینجا بعضی میگویند دال بر حرمت است و برخی هم میگویند دال بر حرمت نیست به دلایلی که عمده‌اش «فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ» است.

# بحث دوم دلالی: أن تنکشف

متعلق لاینبغی، أن تنکشف است. «لاَ يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ اَلْيَهُودِيَّةِ وَ اَلنَّصْرَانِيَّةِ»، در متن عروه و تعابیر فتوایی هم همین کشف و انکشاف آمده است در مسئله 28 عروه می‌فرماید نعم أن یکره کشف مسلمه بین یدی الیهودیه و النصرانیه که عبارت اخری از وجوب ستر بر آنهاست ولی چون نمی‌شود آن‌ها را مخاطب قرار داد این طرف قصه مورد تأکید قرار می‌گیرد. اینجا هم یک سؤالی وجود دارد و آن این‌که انکشاف یعنی چه؟ زن مسلمان نباید خود را در مقابل زن یهودی و نصرانی کشف کند. ماهو المراد من الانکشاف؟ کشف برداشتن ستر از روی چیزی است و ستری که در موردی وجود دارد که چیز، چیز دیگر را می‌پوشاند و رفع ستر می‌شود کشف ولی سؤالی که وجود دارد این است که دایره أن تنکشف چقدر است؟

1. احتمال اول این است که مجرد و صرف الو جود کشف در اینجا کافی است و صدق می‌کند و لاینبغی للمرأة أن تنکشف یعنی مطلق انکشاف نباید باشد یعنی هیچ جای بدن را نباید به او نشان دهد ولی ممکن است بگوییم وجه کفین در ارتکازات وجود دارد که جز استثنائات است و انکشاف شامل تمام بدن می‌شود. یعنی هیچ انکشافی در برابر زن غیرمسلمان جایز نیست یا لااقل مکروه است و نباید هیچ جزئی از بدن را نشان دهد البته حداکثر این است که وجه و کفین از این استثنا می‌شود به خاطر دلایل مختلفی که وجود دارد اما بقیه‌اش مطلق است و اطلاق دارد و این‌یک احتمال است که ممکن است کسی بگوید ظهور کلام در این است که هیچ کشفی نباید باشد و أن تنکشف متعلق لاینبغی است و مراد از آن مطلق انکشاف است که همه اعضا را می‌گیرد و هیچ عضوی را نباید نشان دهد
2. احتمال دیگر این است که تنکشف را در اینجا بر ارائه عمده اعضا حمل کنیم. با این ادعا که عرفا أن تنکشف که گفته می‌شود اعضا رئیسی مقصود است و بنابراین احتمال می‌شود گفت اطلاقی در آن وجود دارد که همه اعضا را بپوشان بلکه عمده اعضا و اعضا رئیسی مثل سینه و ران‌ها نه این‌که پا را تا ساق بگیرد و دست را تا بالا بگیرد. عرفا یعنی اعضای خاص ویژه به دلیل این‌که مماثل، مماثل را می‌بیند خیلی وسیع‌تر از وجه و کفین است و خیلی ارتکاز جاافتاده‌ای است و آن موجب می‌شود أن تنکشف ظهور پیدا کند در اعضا مهم و خاص و غالباً مستور به‌خصوص در آن زمان این قرائن حافه به کلام و شواهد حافه به کلام موجب می‌شود که تنکشف از اطلاق خارج شود و اختصاص پیدا کند به اعضا مهمی که غالباً مستور است و یعنی اعضایی که وقتی کسی حمام می‌رود یا در حالت خاص قرار دارد و در مماثل مکشوف است و مستور نیست آن را باید محدود کند در اینجا.

سؤال: نقطه ثقل چیزی است که معمولاً پوشیده نمی‌شود نه اعضای رئیسی.

جواب: باید بگوییم نقطه ثقل معمولاً پوشانده می‌شود اینجا هم بپوشاند. اصل موضوع این است که در احتمال اول گفته می‌شود لاینبغی ان تنکشف یعنی اطلاق دارد و هیچ عضوی را نباید کشف کند طبیعت نباید محقق شود و اطلاق پیدا می‌کند و به شکل استغراقی یا مجموعی دو جور احتمال دارد که ظهورش همان استغراقی است و نباید هیچ‌یک از اعضا کشف شود و همه اعضا را می‌گیرد. احتمال دوم این است که همه اعضا را نمی‌گیرد و آن‌که عادتاً مستور است ولی در مماثل این ستر لازم نیست آن در مقابل یهودیه و نصرانیه باید مستور بماند این احتمال دوم است که وجود دارد و البته احتمالات غیر عقلایی هم وجود دارد مثل این‌که لاینبغی أن تنکشف فقط عورت را می‌گوید که این واضح است و روایت این را نمی‌خواهد بگوید و یک‌چیز افزون بر آن است و با قرینه عامه‌ای که وجود دارد که مماثل‌ها یک حکمی دارد که در کشف و ستر آزادترند این روایت محدودتر می‌کند و مماثل اگر مسلمان و کافر شد محدودیتی وجود دارد این پیش‌فرضی است که در روایت وجود دارد و در حدی است که دلالت و قرینیت دارد و با این پیش‌فرض باید یکی از این احتمالات را بگیریم و احتمالات دیگر مدفوع است و اصلاً تبادر به ذهن نمی‌کند و یا باید بگوییم لاینبغی أن تنکشف یعنی تنکشف بأی عضو اطلاق دارد و هر عضوی هم که بخواهیم بگوییم جایز است باید دلیل مخصص داشته باشیم و احتمال دوم این است که اعضایی که علی‌القاعده مستور است و در مماثل آزاد شده، مثلاً اعضای خاص که علی‌الاصول پوشانده می‌شود ولی درعین‌حال در مماثل آزاد است و دلالت أن تنکشف محدودتر می‌شود.

سؤال: ...

جواب: این‌که همان بحث قبلی است و البته من بحث قبل را ازلحاظ صغروی نگه داشتم البته بی‌ربط نیست و اگر احتمال اول را اگر احتمال حرمت ضعیف‌تر می‌شود ولی با احتمال دوم قابل‌قبول‌تر است نه این‌که تقویت شود.

سؤال: این‌که میگویید ناظر بر سایر ادله نظر و ستر است قرینه‌اش چیست؟

جواب: قرینه‌اش همان مسلمه أو یهودیه است و تا آدم این را می‌بیند می‌فهمد که می‌خواهد چیز خاصی را بگوید و الا ممکن است کسی بگوید ما خصوصیات را الغا می‌کنیم و این راجع به مماثل کلی میزند این بعید است و مماثل غیر متفق در رأی دینی را هدف می‌گیرد معلوم می‌شود چیزی وجود دارد که اینجا تحدید و تضییق بیشتری را تأکید می‌کند.

سؤال: یعنی مسلمه یک حکمی دارد و یهودی و نصرانی یک حکم دیگر دارد...

جواب: یعنی یک طرف مسلمان است و یک طرف یهودی و نصرانیه و این قرینیتی بر این دارد ک در این مورد مطلب خاصی را می‌گوید ولی اگر می‌خواست بحث مماثل را بگوید با قطع‌نظر از مذهب این‌جور نمی‌گفت و این شبیه مفهوم وصفی است که آقای خویی می‌فرماید ولی می‌شود در این‌جور جاها می‌شود استفاده این‌گونه کرد. ایشان در وصف گفته‌اند و ما میگوییم ممکن است در لقب هم ممکن است کسی اینی را بگوید و لااقل اگر کلی نگوییم درجاهایی ظهور دارد ممکن است کسی بگوید تمرکز بر مسلمه و یهودیه و نصرانیه یک رابطه‌ای وجود دارد که در بقیه نیست و بعید هم نیست .

به نظر می‌آید با توجه به شرایط ویژگی‌هایی که حاکم بر روایت است باید همین احتمال دوم باشد وگرنه این‌که مطلق گرفت که کل اعضا را بپوشاند شاید خیلی قوی نباشد و به‌خصوص ارتکاز و سیره‌های موجود و اگر کسی ارتکاز و سیره را به کار نگیرد برای این‌که بگوید اینجا حرمت نیست کراهت است لااقل جلوی تسری حرمت را می‌گیرد به‌عبارت‌دیگر سیره و ارتکازی که در روابط مماثل با قطع‌نظر از مسلمان و غیرمسلمان ادعاشده است که جایز است لااقل جلوی اطلاق حرمت را می‌گیرد و لذا به این دلیل ما می‌گوییم اگر حرمت را قائل شویم باید احتمال دوم را بپذیریم و اگر کراهت بگیریم بعید نیست که احتمال اول باشد و غیر از وجه و کفین جاهای دیگر باید پوشانده شود. و لذا عرض ما این است که اگر تا پایان بر حرمت تحفظ کردیم احتمال دوم درست است به دلیل سیره و ارتکاز ولی اگر حرمت را کنار گذاشتیم و کراهت را پذیرفتیم حالت اول قابل‌قبول است.

سؤال: کشف اگر مطلق بیاید کشف با ستر می‌آید وقتی کشف با ستر بیاید یعنی حجاب بردارد ولی وقتی تنها بیاید می‌شود گفت یعنی پیش آن‌ها ظاهر نشو؟

جواب: اگر یصفن نبود همان صدر بود کلاً روایت جور دیگری معنا می‌شود و لاینبغی أن ینکشف بین یدی الیهودیه و النصرانیه یعنی اصلاً مراوده نداشته باشد یا مراوداتش را کم کند. یک احتمالی است که به ذهن هم می‌آید اما این در صورتی است که یصفن نبود.

سؤال: بازهم سازگار است یصفن با این معنی

جواب: خیلی بعید است ولی این احتمال را می‌دادیم که بگوییم أن تنکشف یعنی رابطه‌ات را محدود کن نه این‌که بحث نگاه و ستر به معنایی که در روابط و نظر میگوییم.

این احتمال خیلی ضعیف بود و من مطرح نکردم

# بحث سوم: الیهودیه و النصرانیه

سؤال این است که آیا این حکم مخصوص یهودی و نصرانی است یا در مورد مطلق کافره وجود دارد این‌که بگوییم اختصاص دارد این طبق قواعد اولیه است که هر چه در متن بیاید همان دخالت در حکم دارد ولی احتمال تسری خیلی قوی است به دلیل این‌که یهودی و نصرانی ویژگی ندارد مگر این‌که اسلام ندارد و الغا خصوصیت می‌شود، بلکه ممکن است ادعای فحوا شود یهودی و نصرانی نزدیک‌ترند به اسلام تا آن‌که ملحد و کافر است و ظاهراً صاحب عروه همین را می‌گوید و قولی پیدا نکردم که بگوید برای یهودی و نصرانی این حکم جاری است ولی برای بقیه جاری نباشد. به‌هرحال تسری حکم نسبت به سایر کفار امر کاملاً مقبولی است چه قائل به حرمت باشیم چه کراهت. این‌که کسی ادعای اختصاصی کند که شاید وجه ویژه‌ای در یهودی و نصرانی است این احتمال ضعیفی است که عرف آن را نمی‌پذیرد.

# بحث چهارم: و انهن یصفن ذلک لازواجهن

امام تعلیل فرمودند که چرا میگوییم در مقابل یهودی و نصرانی زن مسلمان کشف نکند و محدودیت بیشتری دارد در مقابل آن‌ها؟ دلیلش این است که آن‌ها می‌بینند ویژگی‌های بدنی زن مسلمان را برای همسران خود وصف می‌کنند و این امر مستحسنی نیست و زنجیره‌ای در اینجا وجود دارد که امام بخشی‌اش را می‌فرمایند. وقتی زن مسلمان انکشاف در مقابل زن یهودی و نصرانی داشته باشد آن‌ها مطلع می‌شوند این گام اول است و اطلاع آن‌ها موجب می‌شود که آن‌ها نقل کنند و به ازواجشان منتقل کنند این گام دوم و گام سوم این است که در اطلاع آن‌ها مفسده‌ای وجود دارد و موجب طمعی می‌شود یا ایجاد ریبه و شهوت می‌شود یا این‌که اطلاع آن‌ها بر ویژگی‌های زن مسلمان فی حد نفسه امر مکروه یا حتی حرامی است. از این زنجیره سه چهار مسئله امام «لانهن یصفن ذلک لازواجهن» را آورده‌اند.

پس دلیل این‌که میگویند این کشف را انجام بده این است که:

1. موجب اطلاع این زن‌ها می‌شود
2. موجب می‌شود این زن‌ها نقل کنند برای ازواجشان
3. نقل آن‌ها موجب اطلاع به این مسئله می‌شود
4. این اطلاع موجب ایجاد شهوت و طمع می‌شود

به دلیل این‌که این زنجیره قطع شود از اول محدودیتی را رعایت کن و آن‌طور که با بقیه زنان در مراودات برخورد می‌کنی با این زنان مواجه نکن.

سؤال این است که لانهن یصفن ذلک لازواجهن تعلیل است یا حکمت است و علی‌ای‌حال همین یصفن نقطه اصلی است یا چیز دیگری نقطه اصلی است که این اشاره به آن دارد؟

1. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/5/519/%D9%8A%D9%8E%D8%B5%D9%90%D9%81%D9%92%D9%86%D9%8E) [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره ممتحنه، آیه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. [الوافي، الفيض الكاشاني، ج21، ص144.](http://lib.eshia.ir/71660/21/144/%D8%AA%D8%AD%D8%B1%D9%8A%D9%85%D9%87) [↑](#footnote-ref-3)